



پس از چند روز، چون عیسی دیگر بار به کفرناحوم درآمد، مردم آگاه شدند که او به خانه آمده است. 2 گروهی بسیار گرد آمدند، آن‌گونه که حتی جلوی در نیز جایی نبود، و او کلام را برای آنها موعظه می‌کرد. 3 در این هنگام، جمعی از راه رسیدند و مردی مفلوج را که چهار نفر حمل می‌کردند، پیش آوردند. 4 اما چون به سبب ازدحام جمعیت نتوانستند او را نزد عیسی بیاورند، شروع به برداشتن سقف بالای سر عیسی کردند. پس از گشودن سقف، تشکی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، پایین فرستادند. 5 چون عیسی ایمان آنها را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهانت آمرزیده شد.» 6 برخی از علمای دین که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشیدند: 7 «چرا این مرد چنین سخنی بر زبان می‌راند؟ این کفر است! چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را بیاورد؟» 8 عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می‌اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟ 9 گفتن کدامیک به این مفلوج آسانتر است، اینکه «گناهانت آمرزیده شد» یا اینکه «برخی و تشک خود را بردار و راه برو»؟ 10 حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد» - به مفلوج گفت: 11 «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود بگیر و به خانه برو!» 12 آن مرد برخاست و بی‌درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت. همه در شگفت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم.»

داستانی که تازه خواندم کسانی را معرفی کرد که چیزی خیلی غیر عادی انجام دادند. چه فکری داشتند وقتی به بالای سقف همسایه شان رفتند! و چرا سقف را به طور کامل تخریب کردند. کار شان برخلاف رفتار انسان عادی است. چه واکنشی نشان خواهی داد وقتی کسی سقف خانه ی تو را سوراخ کند و حتی یک انسان بدبختی را جلوی چشم همه با طناب پایین بفرستد؟ انجیل مرقس همین رویداد را به وضوح توصیف می‌کند. مردم به بالای سقف رفتند و یک فرد بیمار را از آنجا به پای عیسی فرستادند. بیایید این داستان را کمی دقیق‌تر نگاه کنیم: من تصور می‌کنم یک جمعیت بزرگ در مقابل عیسی نشسته بود. عیسی می‌توانست آنقدر خوب سخنرانی کند که هر کلام که بیرون می‌آید مردم را غافلگیر کند. و نه تنها سخنان عیسی هیجان زده بود، همچنین همراه اعمال بزرگ بود. مردم منتظر معجزه بعدی از عیسی بودند. به این دلیل جمعیت زیر پای عیسی از سخنان و از عمل عیسی به وجد آمدند. اما غافلگیری این بار از طرف خود عیسی پیش نیامد بلکه از طرف گروهی بود که روی پشت بام نشسته بودند. در هنگامی که عیسی با مردم صحبت می‌کرد خاک و چوب و علف از سقف به پایین می‌ریخت. تصور می‌کنم چگونه یک سنگ با صدای بلند شروع به پارس کرد. و چند نفر از وسط مجبور بودند برای این بدبخت که احتمالاً در شرف مرگ بود جا باز کنند. افراد بالای سقف چه ایده ای داشتند؟ برای چه چیزی اینقدر تلاش می‌کردند؟ آیا آنها اصلاً شرم نداشتند و توجهی به دیگران نداشتند؟ آیا این اقدام حتی غیر قانونی نبود؟ مرقس به ما توضیح نمی‌دهد چه فکری داشتند. اما واضح است که چه هدفی داشتند. آنها می‌خواستند به دوست شان کمک کنند. آن دوست نیاز به شفا داشت. و آنها می‌دانستند که عیسی می‌توانست کمک کند. نه تنها این را می‌دانستند. آنها به عیسی ایمان داشتند! و عیسی این ایمان را دید! و هنگامی که عیسی آن ایمان را دید، دومین شگفتی بزرگ فرا رسید. عیسی بزرگترین کلمه ای را که می‌توان گفت اعلام کرد. کلمه ای که معمولاً فقط خدا مجاز به گفتن آن است: «گناهانت بخشیده شد!» چه کلمه ی بزرگی! چه تشویقی برای مرد بدبخت! و چه شگفت‌انگیز! نه تنها شفای جسم بلکه شفای روح! با این کلام عیسی همه چیز را یکباره برای همیشه روشن کرد. با همین کلام مشخص کرد که هدفش چه بود. همچنین مشخص شد که سخنرانی عیسی درباره چه چیزی خواهد بود. عیسی مکاشفه کرد که همه ما باید جلوی خدا زانو بزنیم و خدا در همین زمان فکر ما را می‌خواند. و چگونه می‌توانیم این کار را انجام دهیم وقتی آلوده به گناه باشیم. با چه وسیله‌ای می‌توانیم خود را مبدل کنیم تا کثرت گناهان و افکار پلیدمان در برابر خدای مقدس ظاهر نشوند؟ همه ما باید یک چیز را بپذیریم. به صورتی که اکنون اینجا هستیم، نمی‌توانیم در برابر خدا بایستیم. زیرا ما گناهکاریم و خدا مقدس است. و به همین دلیل است که ما بیش از همه چیز به این نیاز داریم: که گناهانمان بخشیده شوند! زیرا بدون بخشش شکافی بزرگ بین ما و خدا است. بدون بخشش ما در گناهانمان گیر می‌کنیم و باید بمیریم. و هر هدف دیگری در زندگی مان باید در رتبه دوم پشت همین بخشش قرار گیرد. چه تعجبی در داستان امروز اتفاق افتاد هنگامی که یک بیمار شفای جسم می‌خواست و به جای آن شفای روح در یافت کرد! و بقیه که در جلوی عیسی دور هم جمع شده بودند چه فکری در مورد این موضوع داشتند؟ من انتظار یک اعتراض بزرگ از آنها داشتم. مثلاً انتظار داشتم که با صدای بلند صدا بزنند: «چه کار میکنی! چرا سقف را می‌شکنی؟» یا «چرا جلسه را به هم می‌زنی؟» یا «حالا چه کسی باید هزینه ی سقف شکسته را بپردازد؟» نه، هیچ کدام از این سوالات را نپرسیدند. اما آنچه آنها فکر می‌کردند توسط خود عیسی به ما آشکار شد. آنها فکر کردند: «این کلام عیسی کفر است چون انسانها نمی‌توانند گناهان را ببخشند! فقط خدا می‌تواند آن کار را انجام دهد!» از یک طرف، آنچه آنها فکر می‌کردند کاملاً درست بود. زیرا درست است که انسانها نمی‌توانند گناهان را ببخشند! مردم آن

زمان این را می دانستند، اما نمی دانستند که عیسی این خدای میان آنها است و بنابراین می تواند گناهان را ببخشد. اما علمای دین آن را درک نکردند و به همین دلیل می خواستند عیسی را انکار کنند. آنها می خواستند بگویند که عیسی حق نداشت ببخشد. آنها هر چیزی دیگری را از عیسی می پذیرفتند. شفای مریض را می پذیرفتند، مثالهای نیکو یا حتی سخنان شگفت انگیز را می پذیرفتند. اما اینکه عیسی خداست را رد کردند و به همین سبب این را هم رد کردند که عیسی می تواند گناهان را ببخشد. از این رو این افراد از شکسته شدن سقف و اخلال در جلسه شکایت نکردند. آنها فقط شکایت کردند که عیسی گناهان را بخشیده است. آنها می خواستند از شفای جسم و روح شخصی بیمار جلوگیری کنند. این ایده نیز شبیه ایده انسان های مدرن است. ما افراد زیادی را می شناسیم که عیسی را می پذیرند و حتی از او قدردانی می کنند. اما تنها چیزی که از عیسی انتظار ندارند بخشش گناهان است! چنین افرادی احساس می کنند که بخشش گناهان کاملاً غیر ضروری است زیرا آنها به تنهایی می توانند به خوبی از عهده ی آن برآیند. یا فکر می کنند که بخشش گناهان را ابتدا باید با کار نیکی که خودمان انجام می دهیم، جبران کنیم. این ایده یک فاجعه بزرگ است. اگر فکر کنیم که با توانایی یا قدرت خود مان می توانیم با گناهان خود کنار بیاییم، دقیقاً مانند افرادی هستیم که در جماعت آن زمان جلوی پای عیسی ایستاده بودند. آنها بسیار به عیسی نزدیک و در عین حال بسیار دور بودند. اینگونه است که ما در برابر عیسی ایستاده ایم و با این حال بخشش او را نمی خواهیم. کلام او را در اختیار داریم چون می توانیم در هر زمانی به کلیسا برویم، یا گناهانمان را زیر پای عیسی بگذاریم... و با این حال آن کار را انجام نمی دهیم. و عیسی درباره همه اینها چه فکری داشت؟ نکته شگفت انگیز این است که در این بخش کوچک می بینیم که افکار عیسی، سخنان عیسی و اعمال عیسی به هیچ وجه محدودیتی نداشتند. عیسی هر فکری و هر عمل مردم را تشخیص می داد. او می توانست ایمان کسانی را که سقف را شکستند ببیند. کلام او نیز نا محدود بود. صحبت های عیسی بیهوده نیست، بلکه مستقیماً عملی می شود. کلام قدرتمندی که نه تنها شامل آموزش گناهان می شد بلکه همراه شفای جسم بود. عیسی به بیمار گفت: «تشک خود بگیر و به خانه برو!» و بیمار بلافاصله برخاست و با تشکش رفت. وقتی درباره عیسی صحبت می کنیم، بلافاصله متوجه می شویم که هویت او چیزی فراتر از افکار یا کارهایش است. همه چیز مربوط به این است که عیسی کیست. و وقتی می دانیم عیسی کیست، متوجه می شویم او چه کاری می تواند انجام دهد. در این قسمت می بینیم که عیسی تمام کارهایی را انجام می دهد که واقعاً فقط خدا می تواند انجام دهد. عیسی همه افکار را درک می کند. عیسی همه گناهان را می بخشد و سرانجام عیسی بیمار فلج را هم شفا می دهد. بنابراین عیسی عواقب گناه، یعنی بیماری و در نهایت مرگ را از بین می بَرَد. هر کاری که عیسی انجام می دهد کاری است که فقط خدا می تواند انجام دهد. به این دلیل از طریق عیسی ما خدا را شخصاً در جلوی خودمان می بینیم. و ما از طریق عیسی خدا را می بینیم که دست هایش را به سوی ما دراز می کند و می خواهد ما را به صورت جسم و روح شفا دهد. در عیسی، خدا نیز تمام تفکر ما را پاک می کند. و ما را می بخشد. حالا من اتفاقی را که رخ داده به روشی بسیار عملی تصور می کنم. یک بیمار فلج بلند می شود. و نه تنها از تشکش بلند می شود. تخت سنگینی را هم روی شانه هایش می گیرد و جلوی چشم همگی بیرون می رود!... در هنگامی که سگ با صدای بلند پارس می کرد، این مرد در خیابان راه می رفت... و همه مردم درها و پنجره ها را باز کردند تا این رویداد را مشاهده کنند. فردی را که اخیراً بیمار بود دیدند. مردی که همه فکر می کردند گم شده است در خیابان شان قدم می زد. بله، دقیقاً همینطور است که ما با عیسی ملاقات می کنیم. بله درست شنیدید کاری را که عیسی در آن زمان انجام داد، هنوز هم می تواند انجام دهد. شما می توانید هر چیزی را که شما را آزار می دهد و بیمار می کند پشت سر بگذارید. و در آنجا می توانید با افتخار همه ی چیزهای سنگین را پشت سر بگذارید و تشک خود را بردارید و بروید! . و شما حتی مجبور نیستید سقف همسایه خود را خراب کنید تا آن را تجربه کنید. حتی در حال حاضر، عیسی می تواند هر چیزی که شما هستید و دارید را با تفکر خود در بر بگیرد. و این تفکر برای شما چیزی جز خیر نیست. شما فقط می توانید تشکتان را بردارید و بروید! همه چیز به این کلام عیسی بستگی دارد. واژه ای که از همه ی مرزها می گذرد. کلمه ای که قلب و ذهن ها را پاک می کند. کلمه ای که بر شیطان، مرگ و گناه پیروز می شود. پس تشکت را بردار و برو. آمین!